

مجموعه کتب
نکات آزمونی
قانون یار

بهترین اثر مستشره موسسه قانون یار



موسسه و انتشارات قانون یار

دفتر مرکزی قانون یار
(جهت ثبت سفارش کتاب)

۰۲۱۶۶۹۷۹۵۱۹

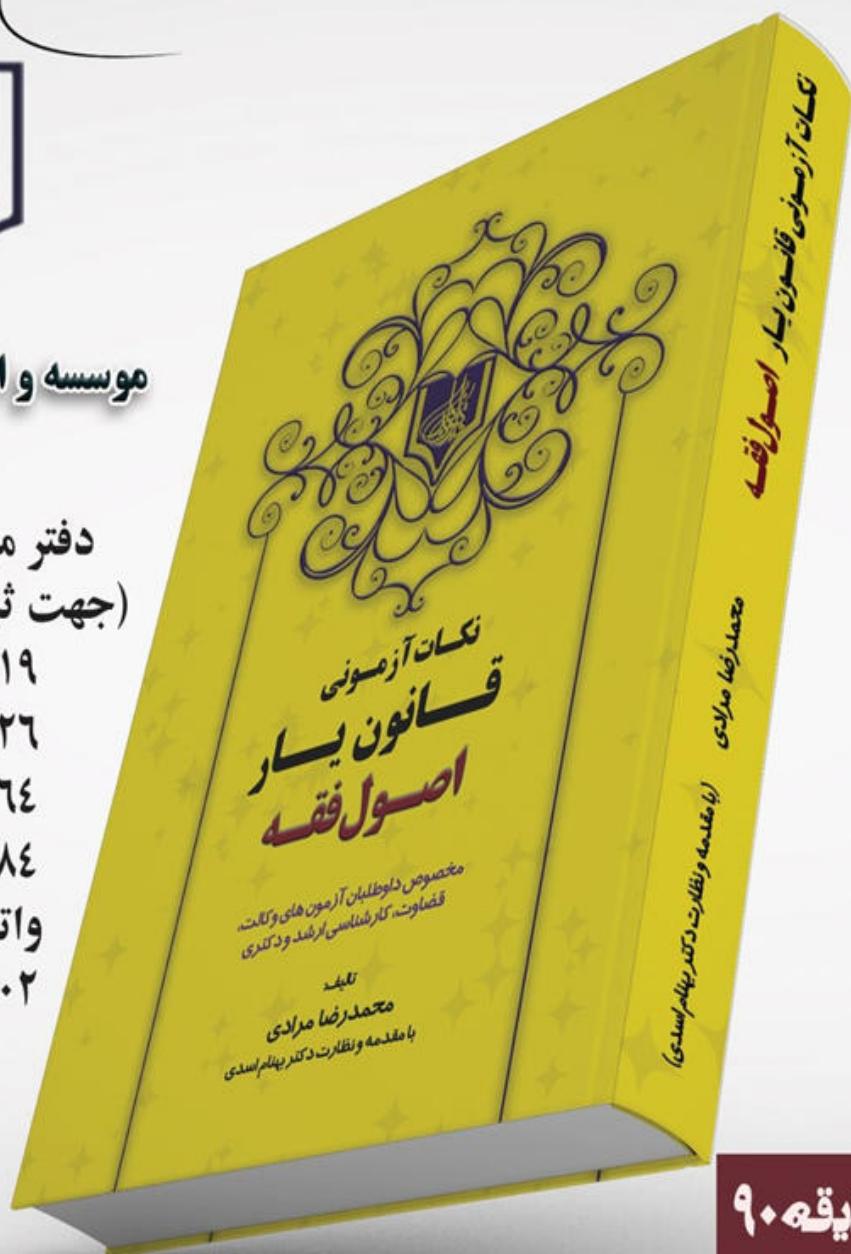
۰۲۱۶۶۹۷۹۵۲۶

۰۲۱۴۴۴۴۱۷۶۴

۰۲۱۴۴۴۴۱۷۸۴

واتس آپ و ایتا

۰۹۱۰۰۶۳۶۰۰۲



مخصوص ۹۰ دقیقه

ارسال کتاب با پست به سراسر کشور

نکات آزمونی قانون یار

اصول فقه

مخصوص داوطلبان آزمون های وکالت، قضاوت، کارشناسی ارشد و دکتری

با قانون یار، رتبه تک رقمی یار

تالیف

محمد رضا مرادی

پژوهشگر برگزیده کشور و دارنده تندیس پژوهشگر برتر

با مقدمه و نظارت

دکتر بهنام اسدی

انتشارات قانون یار

فهرست مطالب

عنوان	شماره صفحه
مقدمه (دکتر بهنام اسدی).....	۷
بخش اول: وضع الفاظ	۹
حاوی ۱۰۷ نکته مهم و آزمونی.....	۹
بخش دوم: اوامر	۳۳
حاوی ۹۱ نکته مهم و آزمونی.....	۳۳
بخش سوم: نواهی	۵۳
حاوی ۳۰ نکته مهم و آزمونی.....	۵۳
بخش چهارم: مفاهیم	۶۱
حاوی ۶۰ نکته مهم و آزمونی.....	۶۱
بخش پنجم: عام و خاص	۷۷
حاوی ۸۰ نکته مهم و آزمونی.....	۷۷
بخش ششم: مطلق و مقید-مجمل و مبین	۹۷
حاوی ۴۰ نکته مهم و آزمونی.....	۹۷
بخش هفتم: ادله استنباط احکام اسلامی.....	۱۰۹
حاوی ۲۳۰ نکته مهم و آزمونی.....	۱۰۹
بخش هشتم: اصول عملیه و تعارض ادله.....	۱۵۹
حاوی ۱۱۵ نکته مهم و آزمونی.....	۱۵۹
منابع و مآخذ.....	۲۰۱

بخش اول

وضع الفاظ

حاوی ۱۰۷ نکته مهم و آزمونی

نکته ۱: دلالت (راهنمائی) یعنی از علم به یک چیز (دال)، علم به چیز دیگر (مدلول) حاصل شود. دلالت، پرچم افراشته بر جشن.

نکته ۲: اقسام دلالت و تعریف آنها:

۱- **دلالت عقلی** (ذاتی): دلالتی است که سبب آن، عقل باشد. یعنی علم به دال، به حکم عقل، ما را به علم به مدلول می‌رساند. مانند دلالت دود بر آتش، دلالت جای پا بر رونده، دلالت مصنوع بر صنایع.

۲- **دلالت طبعی**: عبارت است از؛ دلالت آثار خارجی بدنی بر حالات طبیعی (مزاج) یا نفسانی. مانند دلالت سرعت ضربان نبض بر تب، دلالت سرخی چهره بر شرم، دلالت پریدگی رنگ بر ضعف بدن یا ترس.

۳- **دلالت وضعی** (قراردادی، جعلی) سبب آن وضع است، یعنی قرارداد است. یعنی افرادی آمده‌اند و چیزی را علامت و نشانه‌ی چیز دیگر قرار داده‌اند. مانند دلالت لفظ میز بر معنی میز، دلالت لباس سیاه بر ماتم، دلالت علائم راهنمائی و رانندگی بر مقررات راهنمائی و رانندگی. *

نکته ۳: در دلالت عقلی «ذاتی» دال همیشه ما را به مدلول می‌رساند؛ یعنی هر کسی که دال را می‌بیند فوراً ذهنش می‌رود سراغ مدلول. مثلاً با دیدن جای پا، ذهن آدمی فوراً می‌رود سراغ رونده و در دلالت عقلی همیشه اینگونه است.

نکته ۴: در دلالت طبعی، دال معمولاً ما را به مدلول می‌رساند اما امکان اینکه دال ما را به مدلول نرساند نیز وجود دارد. مثلاً ممکن است یک نفر که سرخ شده، خجالت کشیده باشد اما همیشه سرخ بودن دلیل بر خجالت کشیدن نیست.

نکته ۵: پرسش: هدف از تعریف «دلالت» و اقسام آن در اصول فقه چیست؟

پاسخ: الفاظ برای دلالت بر معانی مورد نظر به صورت قراردادی وضع شده‌اند، پس در اصول فقه نوع سوم دلالت یعنی دلالت وضعی یا قراردادی مد نظر قرار دارد.



نکته ۶: اقسام **دلالت لفظ** بر معنی:

۱- **دلالت مطابقه:** یعنی دلالت لفظ بر کل معنا (موضوع له). مثلاً یک نفر میگوید «خانه ام خراب شده» و منظورش این است که **کل** خانه اش از بین رفته است.

۲- **دلالت تضمنی:** یعنی دلالت لفظ بر جزء معنا (موضوع له). مثلاً دیوار خانه ی کسی خراب می شود و او می گوید «خانه ام خراب شده» که مراد از خانه در این جمله «دیوار خانه» یعنی **جزئی** از خانه می باشد.

۳- **دلالت التزامی:** یعنی دلالت لفظ بر لوازم معنا. مثلاً اگر بگوئیم «خانه را دزد برد» و منظورمان «اثاث خانه» باشد، دلالت خانه بر اثاث خانه، دلالت التزامی است. *

نکته ۷: دلالت الفاظ بر معانی را، **وضع** می گویند.

نکته ۸: پس از عمل وضع، لفظ را دال و معنی را مدلول می نامند.

نکته ۹: «**وضع**» در لغت به معنای گذاشتن و قرار دادن و جعل کردن است و در اصطلاح اصول فقه نیز به همین معنا به کار رفته است و منظور از آن، قرار دادن لفظی در برابر معنایی است؛ بنابراین هر یک از الفاظی که ما به کار می بریم بر معنایی دلالت می کند؛ یعنی ذهن ما را به معنا و مفهومی خاص رهنمون می سازند. برای مثال لفظ «اسب» بر «حیوان خاصی» دلالت دارد. *

نکته ۱۰: **وضع** دارای سه رکن است که عبارتند از:

۱- واضع ۲- لفظ (موضوع، دال) ۳- معنا (موضوع له یا مدلول)

واضع: فرد یا افرادی که در به وجود آوردن **وضع** نقش دارند؛ یعنی لفظی را بر معنایی قرار می دهند.

لفظ (موضوع، دال): لفظی را که برای دلالت بر معنایی قرار داده باشند.

معنا (موضوع له یا مدلول): معنایی که لفظ برای دلالت بر آن قرار داده شده است.



✍ **مثال:** ماده ۳۵۷ قانون تجارت که مقرر می‌دارد: «حق العمل کار کسی است که به اسم خود ولی به حساب دیگری «آمر» معاملاتی کرده و در مقابل، حق العملی دریافت می‌دارد» در این ماده قانونگذار به عنوان واضح، لفظ «حق العمل کار» را به عنوان موضوع برای معنا و موضوع له «کسی است که به اسم خود ولی به حساب دیگری (آمر) معاملاتی کرده و در مقابل حق العملی دریافت می‌دارد» وضع نموده است. *

نکته ۱۱: در اصطلاح حقوق، **تصویب** را وضع گویند. بنابراین «وضع قانون» به معنای «تصویب قانون» است.

نکته ۱۲: وضع از جمله اسباب **دلالت** محسوب می‌گردد. از این رو، لفظ را «دال» و معنا را «مدلول» و به اعتباری نیز «مفهوم» گویند.

نکته ۱۳: به سبب وضع است که یک نحوه اختصاص و ارتباط بین لفظ و معنا ایجاد می‌شود. بنابراین وجود وضع در الفاظ از بدیهیات است.

نکته ۱۴: **وضع تعینی یا تخصّصی**، وضعی است که بر اثر کثرت استعمال و در گذر زمان و به تدریج شکل می‌گیرد. به بیان دیگر، در وضع تعینی بدون این که واضع مشخص باشد، عرف لفظی را نخست در معنایی غیر از معنای لغوی آن (بطور مجازی) با قرینه به کار برد و سپس بر اثر کثرت استعمال، هرگاه آن لفظ به کار برده شود آن معنا بدون قرینه فهمیده شود.

✍ **مثال:** لفظ «قانون» نخست به معنای خط کش بوده و سپس به سبب استعمال زیاد، در معنای دیگری؛ یعنی، مقررات و ضوابط تعین پیدا کرده است. *

نکته ۱۵: **وضع تعینی یا تخصیصی** عبارت است از این که، واضع مشخص (نظیر شارع یا قانون گذار)، لفظی را برای معنایی معین استعمال نماید و سایرین نیز از او تبعیت نمایند؛ مانند وضع لفظ «زکات» از سوی شارع برای معنای «حقّ واجبی که به بخشی از اموال تعلق می‌گیرد و باید به نفع فقرا

بخش دوم

اوامر

حاوی ۹۱ نکته مهم و آزمونی

نکته ۱: ماده امر، طلب انجام فعلی است به کمک لفظ از جانب مقام عالی از دانی. دستور دهنده را «امر»، شخص موظف به اجرای دستور را «مأمور» و موضوع دستور را «مأمور به» می‌نامند.

نکته ۲: منظور از ماده امر، حروف (الف، میم، ر) می باشد. در آیات و روایات و مواد قانونی هم، این حروف به کار رفته اند.

✍ **مثال اول:** سوره ی آل عمران: وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ.

✍ **مثال دوم:** ماده ۳۳۶ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «هر گاه کسی بر حسب امر دیگری اقدام به عملی نماید که عرفاً برای آن عمل اجرتی بوده و یا آن شخص عادتاً مهبیای آن عمل باشد عامل، مستحق اجرت عمل خود خواهد بود؛ مگر این که معلوم شود که قصد تبرع داشته است» *

نکته ۳: منظور از صیغه امر:

منظور از صیغه ی امر، فعل یا شبه فعلی است که با آن انجام چیزی طلب می‌شود. به عبارت دیگر، مقصود از صیغه امر، صیغه‌های امر غایب و امر مخاطب (امر حاضر) و اسم ها و فعل‌هایی که به معنای امر هستند و... می‌باشند که با این صیغه ها، فردی از دیگری انجام چیزی را طلب می‌کند.

✍ **مثال:** یا یحیی خذ الكتاب بقوة — ای یحیی توانمندانه کتاب را بگیر. در این جا خداوند از حضرت یحیی انجام چیزی را طلب می‌کند. *

نکته ۴: امر در معنای طلب هر دو فرد «وجوب» و «استحباب» را شامل می‌شود. ولیکن امر به صورت مطلق و بدون قرینه، معنای وجوب از آن به ذهن متبادر می‌شود نه استحباب.

نکته ۵: ماده امر بر سه معنای طلب (جمع اوامر)، شیء (جمع امور) و عمل و کار دلالت دارد. در صورت شک در معنی ماده‌ی امر، امر به معنای طلب مرجح است.



نکته ۶: ماده و صیغه‌ی امر هر دو حقیقت در وجوب دارند و این ظهور ناشی از حکم عقل است نه وضع واضح. از این رو، استعمال امر در معانی دیگر مانند استحباب مجازی محسوب می‌شود.

✍ **مثال:** ماده ۵۴۳ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات): «هرگاه محلی یا چیزی بر حسب امر مقامات صالح رسمی مُهر یا پلمپ شده باشد و کسی عالماً و عامداً آن‌ها را بشکند... مرتکب به حبس از سه ماه تا دو سال محکوم خواهد شد.» لفظ امر در این ماده ظهور در وجوب دارد. *

نکته ۷: ماده و صیغه‌ی امر در زبان عربی به معانی متعدد آمده‌اند و در اینکه در کدام یک از آنها حقیقت هستند یا مجاز در اصول مباحث وسیعی بوجود آمده لکن سرانجام بیشتر اصولیین به این نتیجه رسیده‌اند که ماده و صیغه‌ی امر هر دو حقیقت در وجوبند.

✍ **مثال:** وقتی ریسی به مرئوس خود دستور می‌دهد و می‌گوید: به تو امر می‌کنم که مواظب رفتار خودباشی یا به او می‌گوید: مواظب رفتار خود باش. در هر دو مورد شخص زیردست وظیفه پیدا می‌کند که رفتاری بهتر داشته باشد و اگر این کار را انجام ندهد، سزاوار کیفر خواهد بود و معنای وجوب هم چیزی جز این نیست. *

نکته ۸: برخی جمله‌های خبری در حکم جمله‌ی انشایی‌اند یعنی مانند صیغه‌ی امرند و دلالت بر وجوب می‌کنند مثل دلالت جمله‌ی «المؤمنون عند شروطهم» بر وجوب تکلیفی و این جمله به معنای «اوفوا بالشروط» است.

نکته ۹: امر یعنی، خواستن و طلب ولی هر طلبی امر نمی‌باشد. سه نوع طلب و خواستن داریم که یکی از آنها امر است.

۱- طلب عالی از دانی: یعنی طلب بالا دست از پایین دست که بدان امر می‌گویند مانند: طلب رئیس از مرئوس (زیردست).

۲- طلب مساوی از مساوی: مانند طلب دوست از دوست، برادر از برادر که به آن



التماس یا خواهش می گویند.

۳- طلب دانی از عالی: مانند خواستن زبردست از رئیس خود که به آن استدعا می گویند.

نکته ۱۰: امر، ظهور در وجوب دارد؛ یعنی وقتی عالی چیزی را از دانی می خواهد، انجام آن بر دانی واجب و باید آن را انجام دهد.

نکته ۱۱: هرگاه **جمله‌ی خبری**، بر انشای طلب دلالت داشته باشد، همانند فعل امر ظهور در وجوب دارد. در واقع، جمله‌ی خبریه در مقام انشای طلب آكد در معنای امر است؛ بدین معنی که دلالت جمله‌ی خبریه در مقام طلب بر وجوب شدیدتر از جمله‌ی انشاییه می باشد و گویی فرمان پذیری و امتثال صورت پذیرفته و تکلیف انجام شده است و این تأکید بیشتر را می‌رساند.

مثال: ماده ۳۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری که مقرر می‌دارد: «محاکمات دادگاه علنی است؛ مگر در جرایم قابل گذشت که طرفین یا شاکی، غیر علنی بودن محاکمه را درخواست کنند...» این ماده مصداق جمله‌ی خبری در مقام انشاء است؛ زیرا مفاد ماده مذکور دلالت دارد بر این که، دادگاهها مکلف اند محاکمات را به طور علنی برگزار کنند؛ مگر در مواردی که در قانون استثنا شده است.

نکته ۱۲: در **حقوق امر** با ماده (واژه آمر) نداریم، در واقع، احکام قانونی از جانب قانون گذار به صورت دستور یا جمله‌ی خبری بیان می شود.

مثال: ماده ۳۲۹ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «اگر کسی خانه یا بنای کسی را خراب کند باید آن را به مثل صورت اول بنا نماید...» در این ماده حکم قانونی به صورت دستور بیان شده است. *



بخش هشتم: اصول عملیه و تعارض ادله / ۱۸۳

نکته ۷۳: استصحاب کلی: عبارت است از، استصحاب امر جامع بین دو فرد. به عبارت دیگر هرگاه به وجود کلی در ضمن یک فرد از افراد یقین وجود داشته باشیم و سپس در باقی بودن همان کلی شک نماییم، در این صورت استصحاب کلی جاری می‌گردد.

نکته ۷۴: استصحاب کلی سه قسم بیان شده است که عبارتند از:

۱- **استصحاب کلی قسم اول:** کلی در گذشته یقیناً در ضمن یک فرد موجود شده و نمی‌دانیم آن فرد هم اکنون نیز وجود دارد یا خیر؟ در نتیجه نمی‌دانیم کلی نیز وجود دارد یا خیر. هرگاه کلی را استصحاب کنیم به این امر استصحاب کلی قسم نخست گفته می‌شود.

مثال: هرگاه حسن یک ساعت پیش در فلان مکان بوده باشد و هم اکنون ندانیم حسن هم چنان در آن مکان است یا خیر، هرگاه بگوییم حسن هم چنان در آن مکان است، استصحاب جزئی بوده، ولی هرگاه بگوییم انسان همچنان در آن مکان است، استصحاب کلی قسم نخست است.

مثال دوم: قسم نخست آن است که قرارداد بیعی ما بین حسن و حسین در سال ۱۳۹۲ منعقد شده است. در سال ۱۳۹۳ تردید داریم این قرارداد هم چنان باقی بوده و یا منحل شده است. در این صورت هرگاه بقای همان عقد بیع منعقد را استصحاب کنیم استصحاب جزئی بوده، ولی اگر بگوییم همچنان میان حسن و حسین عقدی وجود دارد، چون عقد، نسبت به بیع کلی است با استصحاب کلی قسم نخست مواجه هستیم. علماء متعقدند استصحاب کلی قسم اول حجت است.

۲- **استصحاب کلی قسم دوم:** کلی در گذشته یقیناً در ضمن یک فرد موجود شده و نمی‌دانیم آن فرد، قصیرالعمر بوده که قطعاً در حال حاضر دیگر موجود نیست و یا طویل‌العمر بوده که در حال حاضر امکان بقای آن وجود دارد. در این صورت اگر به



جای فرد مشکوک، کلی آن را استصحاب کنیم با استصحاب کلی قسم دوم مواجه خواهیم بود.

مثال: مثال حقوقی استصحاب کلی قسم دوم در مورد خيارات است. فرض کنید در عقد بیعی، خیاری وجود داشته باشد و نمی دانیم آن خیار فوری بوده (قصیرالعمر) و یا غیر فوری (طویل العمر). هرگاه گفته شود در گذشته خیار موجود بوده و هم اکنون نیز خیار (صرف نظر از مصداقش) وجود دارد با استصحاب کلی قسم دوم مواجه هستیم.

۳- استصحاب کلی قسم سوم: کلی در گذشته یقیناً در ضمن یک فرد موجود شده و آن فرد نیز یقیناً از بین رفته است، ولی نمی دانیم مقارن وجود آن فرد و یا پس از زوال آن، فرد دیگری جایگزین آن شده است یا خیر. در این صورت نمی توان کلی را استصحاب نمود، چرا که فرد نخست، قطعاً از میان رفته است (مقطوع الارتفاع) و در پیدایش فرد دوم شک و تردید وجود دارد. (مشکوک الحدوث). بنابراین نمی توان هیچ یک از آن دو فرد و در نتیجه کلی آنها را نیز استصحاب نمود.

مثال: مثال حقوقی استصحاب کلی قسم سوم آن است که میان حسن و حسین در سال ۱۳۹۲ عقد بیعی منعقد شده است، پس از مدتی طرفین این عقد را اقاله می کنند، ولی نمی دانیم پس از اقاله مجدداً عقد بیعی میان آنها منعقد شده است یا خیر. بنابراین در سال ۱۳۹۳ نمی توانیم وجود عقد به طور کلی را میان حسن و حسین استصحاب کنیم. چرا که این عقد (کلی) یا باید در ضمن عقد نخست باشد یا در ضمن عقد دوم. عقد نخست قطعاً از بین رفته، پس کلی آن نیز از بین رفته است و نسبت به آن دیگر یقین سابق وجود ندارد. عقد دوم نیز که اساساً مشکوک الحدوث است، نمی دانیم منعقد شده است یا خیر، پس نسبت به کلی آن نیز یقین سابق وجود ندارد. بنابراین می توان گفت دلیل عدم حجیت استصحاب کلی قسم سوم نبودن یقین سابق که رکن اول استصحاب است، می باشد. *



نکته ۷۵: استصحاب حکمی: در استصحاب حکمی، آن چه استصحاب می‌شود (مستصحب) حکم شرعی است، اعم از تکلیفی و وضعی.

✍ **مثال:** هرگاه حکم وجوب نماز جمعه که در صدر اسلام یقیناً وجود داشته، در حال حاضر نیز استصحاب شود به آن استصحاب حکمی می‌گویند.

نکته ۷۶: استصحاب موضوعی: استصحاب موضوعی آن است که موضوعی در گذشته وجود داشته که در همان زمان دارای حکم شرعی بوده است. هرگاه حکم به بقای آن موضوع در حال حاضر داده شود و در نتیجه همان حکم سابق بر آن بار شود، به این امر استصحاب موضوعی گفته می‌شود.

✍ **مثال:** هرگاه مایعی در گذشته شراب بوده و در نتیجه حکم حرمت بر آن بار بوده و هم اکنون در شراب یا سرکه بودن آن تردید به میان آید، با تمسک به استصحاب می‌توان گفت که مایع مزبور هم چنان شراب است و در نتیجه هم چنان حرام است. *

نکته ۷۷: در تعارض اماره‌ی فراش و اصل استصحاب، اصل استصحاب قابل اجرا نیست. لذا با اِعمال اماره نسب، دیگر نوبت به استصحاب عدم نسب نمی‌رسد.

نکته ۷۸: تعارض استصحاب با اصول عملیه - اصول برائت، تخییر و احتیاط و حتی تعارض آن با خودش و سایر امارات قابل تصور است.

نکته ۷۹: چنانچه استصحاب با اصل برائت تعارض داشته باشد، اصل استصحاب بر اصل برائت مقدم است و با بودن آن، نوبت به اصل برائت نمی‌رسد؛ زیرا اصل برائت با لحاظ قبح عقاب بلایان در جایی قابل اجرا است که تکلیف واقعی مشخص نباشد، لیکن با اصل استصحاب درباره‌ی حکم ظاهری بیان وجود دارد که دیگر محلی برای اجرای اصل برائت قابل تصور نیست.

✍ **مثال:** اگر پسری به پدر نیازمند خود سابقاً انفاق می‌نمود (نفقه‌ی اقارب)، سپس با این ادعا که پدر او دیگر شرایط انفاق را ندارد از دادن نفقه‌ی وی

مجموعه کتب
نکات آزمونی
قانون یار

بهترین اثر منتشره موسسه قانون یار



موسسه و انتشارات قانون یار

دفتر مرکزی قانون یار
(جهت ثبت سفارش کتاب)

۰۲۱۶۶۹۷۹۵۱۹

۰۲۱۶۶۹۷۹۵۲۶

۰۲۱۴۴۴۴۱۷۶۴

۰۲۱۴۴۴۴۱۷۸۴

واتس آپ و ایتا

۰۹۱۰۰۶۳۶۰۰۲



مخصوص دقیقه ۹۰

ارسال کتاب با پست به سراسر کشور